

جنگ چریکی

موضوع عملیات چریکی توجه جدی حزب ما و توده کارگر را به خود جلب کرده است. ما این موضوع را بارها بطور گذرا مطرح کرده‌ایم و اکنون می‌خواهیم طبق وعده‌ای که داده‌ایم، نظریات خود را در این زمینه جامع‌تر بیان داریم.

۱

مطلب را از آغاز شروع کنیم. برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سرلوحه بررسی مسئله چگونگی اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً وجه تمایز مارکسیسم با کلیه اشکال ابتدائی سوسیالیسم در آن است که مارکسیسم جنبش را به یک شکل معین مبارزه وابسته نمی‌سازد. مارکسیسم اشکال گوناگونی برای مبارزه قائل است و ضمناً آنها را «اختراع» نمی‌کند بلکه شکل‌هایی از مبارزه طبقاتی انقلابی را که در جریان جنبش خود به خود پدید می‌آید، تعمیم می‌دهد، سازمان می‌دهد و کاربرد آنها را به عمل آگاهانه بدل می‌کند. مارکسیسم که با هر گونه فرمول تجریدی، با هر گونه نسخه آئین پرستانه اکیداً مخالف است، خواستار پژوهش دقیق مبارزه جاری توده‌هاست که هم روند با گسترش جنبش و رشد آگاهی توده‌ها و تشدید بحران‌های اقتصادی و سیاسی، دائماً شیوه‌های تازه و دم به دم متنوع تری از دفاع و حمله به وجود می‌آورد. بدین جهت مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را بطور مطلق رد نمی‌کند. مارکسیسم به هیچ وجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که فقط در یک لحظه معین ممکن و موجود هستند، محدود نمی‌کند بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی، پیدایش اشکال تازه‌ای از مبارزه که زمانی برای رزمندگان دوران معین هنوز ناشناخته بودند، ناگزیر خواهد بود. مارکسیسم از این لحاظ – اگر بیان چنین عبارتی مجاز باشد – در مکتب عمل توده‌ها می‌آموزد و به هیچ وجه دعوی آن ندارد که شکل‌هایی از مبارزه را که «سیستم سازان» دور افتاده از زندگی اختراع کرده‌اند، به توده‌ها بیاموزد. مثلاً کائوتسکی هنگام بررسی اشکال انقلاب سوسیالیستی می‌گفت ما می‌دانیم که بحران آینده، شکل‌های تازه‌ای از مبارزه را به ما نشان خواهد داد که پیش بینی آنها در حال حاضر برای ما ممکن نیست.

ثانیاً مارکسیسم بطور مطلق خواستار آن است که مسئله شکل‌های مبارزه از نظرگاه تاریخی بررسی شوند. طرح این مسئله بدون در نظر گرفتن موقعیت تاریخی مشخص، به معنای درک نکردن الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در لحظات گوناگون تکامل اقتصادی بسته به چگونگی شرایط سیاسی، فرهنگ ملی، وضع معیشت و غیره، اشکال گوناگونی از مبارزه در رده اول قرار می‌گیرند و به اشکال عمده تبدیل می‌شوند و در رابطه با آن، اشکال فرعی و درجه دوم مبارزه به نوبه خود دستخوش تغییر می‌شوند. کوشش برای دادن پاسخ آری یا نه به سؤال مربوط به قبول یا رد یک شیوه معین مبارزه، بدون بررسی دقیق وضع مشخص جنبش معین در مرحله معین تکامل آن، به معنای عدول کامل از موضع مارکسیسم است.

چنین است دو حکم تئوریک عمده‌ای که ما باید رهنمون قرار دهیم. تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی نمونه‌های بیشماری در تأیید نکاتی که بیان شد، به ما نشان می‌دهد. سوسیال دموکراسی اروپا پارلمانتاریسم و جنبش سندیکایی را در حال حاضر شکل‌های عمده مبارزه می‌شمارد و

همین سوسیال دمکراسی در گذشته قیام را می پذیرفت و در آینده نیز در صورت تغییر اوضاع و احوال کاملاً حاضر است آن را، برخلاف نظر بورژواهای لیبرال از قماش کادتها (۱) و بززاگلاوتس های روسی (۲) بپذیرد. در سالهای هفتاد قرن گذشته سوسیال دمکراسی اعتصاب همگانی را به عنوان اکسیر اعظم اجتماعی، به عنوان وسیله‌ای که با کاربرد آن بتوان بورژوازی را از طریق غیرسیاسی، فوراً سرنگون ساخت، رد می کرد ولی سوسیال دمکراسی اعتصاب سیاسی توده‌ای را (بخصوص پس از تجربه روسیه در سال ۱۹۰۵) به عنوان یکی از وسایل مبارزه که کاربرد آن در شرایط معین ضرور است، کاملاً می پذیرد. سوسیال دمکراسی در سالهای چهل قرن نوزدهم مبارزه باریکادی خیابانی را می پذیرفت، در پایان این قرن به علل معینی آن را رد می کرد و پس از تجربه قیام مسکو که به گفته کارل کائوتسکی در جریان آن تاکتیک باریکادی جدیدی پدید آمد، آمادگی کامل خود را برای بازنگری در نظریه اخیر و پذیرفتن مبارزه باریکادی، اعلام داشت.

۲

از اثبات این احکام عام مارکسیسم، به بررسی انقلاب روسیه می پردازیم. سیر تکامل تاریخی اشکالی از مبارزه را که این انقلاب عرضه داشته است یادآور می شویم: در ابتدا اعتصابات اقتصادی کارگران (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰) سپس تظاهرات سیاسی کارگران و دانشجویان (۱۹۰۱ و ۱۹۰۲)، شورشهای دهقانی (۱۹۰۲)، آغاز اعتصاب های سیاسی توده‌ای به همراه اشکال گوناگونی از درآمیزی آنها با تظاهرات (شهر رستوف در سال ۱۹۰۲، اعتصاب های تابستان سال ۱۹۰۳ و ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵)، اعتصاب سیاسی سرتاسری روسیه همراه با مواردی از مبارزات باریکادی محلی (اکتبر سال ۱۹۰۵)، مبارزات باریکادی گسترده توده‌ها و قیام مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزه مسالمت آمیز پارلمانی (آوریل - ژوئن سال ۱۹۰۶)، قیام های برخی از واحدهای ارتش (ژوئن ۱۹۰۵ - ژوئیه ۱۹۰۶)، قیام های دهقانی در بخشهایی از کشور (پائیز ۱۹۰۵ - پائیز ۱۹۰۶).

چنین است اوضاع موجود در پائیز سال ۱۹۰۶ از نظر چگونگی اشکال مبارزه بطور کلی. شکل مبارزه‌ای که حکومت استبدادی با کمک آن در صدد «پاسخگویی» برآمد، تشکیل دسته‌های مجازات «باند سیاه» بود که با عملیات کیشینف در بهار ۱۹۰۳ شروع شد و تا سرکوبی سدلتسه در پائیز ۱۹۰۶ ادامه داشت. در تمام این مدت تشکیل دسته‌های مجازات «باند سیاه» و حملات خونین علیه یهودیها، دانشجویان، انقلابیون و کارگران آگاه دائماً در حال توسعه و تکمیل بود. وحشیگری ظالمانه دسته‌های «باند سیاه» به وحشیگری اوباشان خریده شده اضافه گردید و کار به اعزام نیروهای نظامی و استفاده از توپخانه در روستاها و شهرها کشید، روی ریل های راه آهن قطارهای مأمور سرکوب به حرکت درآمدند و غیره و غیره.

این زمینه عام تصویر کنونی مبارزه است. در این مقاله پدیده‌ای از این زمینه عام که بمثابة یک حرکت جداگانه بدون تردید در درجه دوم و مرتبه پایین اهمیت قرار دارد، برجسته می شود و مورد بررسی قرار می گیرد. این پدیده چیست؟ اشکال، علل و زمان پیدایش آن کدام است؟ میزان توسعه آن، اهمیت آن در حرکت عام انقلاب و رابطه‌اش با مبارزه طبقه کارگر که بوسیله سوسیال دمکراسی متشکل گردیده و رهبری می شود چیست؟ اینها مسائلی است که پس از طرح ریزی زمینه عام تصویر کنونی مبارزه اکنون به بررسی آنها می پردازیم.

پدیده‌ای که در اینجا مورد توجه ماست، مبارزه مسلحانه است. این مبارزه بوسیله افراد و یا گروه‌های کوچکی انجام می‌گیرد که بخشی از آنها عضو سازمان‌های انقلابی هستند و بخشی دیگر (که در برخی از نواحی روسیه بخش اعظم را تشکیل می‌دهند) به هیچ سازمان انقلابی بستگی ندارند. مبارزه مسلحانه دو هدف مختلف را دنبال می‌کند که باید آنها را دقیقاً از هم تفکیک کرد: هدف این مبارزه اولاً قتل افراد، رؤسا و کارمندان پلیس و ارتش است و ثانیاً مصادره پول دولت یا افراد. پول‌های ضبط شده، بخشی به حزب تحویل می‌گردد و بخشی بطور مشخص برای تهیه اسلحه و تدارک قیام و بخشی هم برای نگهداری افرادی که مبارزه مسلحانه انجام می‌دهند، مصرف می‌شود. پولهایی که از طریق سلب مالکیت‌های کلان به دست آمده‌اند (بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ روبل در قفقاز و ۸۷۵۰۰۰۰ روبل در مسکو) در درجه اول در اختیار احزاب انقلابی قرار گرفت و بخش کوچکی از آن بطور عمده و در مواردی بطور کامل جهت مصرف مصادره‌کنندگان اختصاص داده شد. بدون شک این شیوه مبارزه در سال ۱۹۰۶، یعنی بعد از قیام دسامبر رشد قابل توجهی نمود. تشدید بحران سیاسی تا سرحد درگیری مسلحانه و بخصوص تشدید فقر، گرسنگی و بیکاری در شهر و روستا از جمله دلایلی است که در پیدایش این شیوه مبارزه نقش مهمی داشته است. تنها عناصر جداافتاده جامعه، یعنی لمپن پرولتاریا یا گروه‌های آنارشستی بودند که این شکل مبارزه را به عنوان شکل عمده و حتی تنها شکل مبارزه اجتماعی دنبال کردند. حکومت نظامی، ایجاد واحدهای جدید ارتشی، تشکیل گروه‌های مجازات «باند سیاه» (در سدانسه) و دادگاه‌های صحرائی، اشکال مبارزه حکومت استبدادی برای «پاسخگویی» به مبارزات مسلحانه بودند.

۳

ارزیابی متداول مبارزه‌ای که در اینجا مورد بررسی قرار دارد به نتایج زیر می‌رسد: این آنارشسیم است، بلانکیسم است، تروریسم قدیمی است، این عملیات از طرف افرادی دنبال می‌شود که از توده جدا هستند، این عملیات تأثیر بد در روحیه کارگران دارد، پشتیبانی وسیع مردم را از آنها سلب می‌کند، تشکیلات جنبش را به هم می‌زند و به انقلاب ضرر می‌رساند. در میان حوادثی که هر روز روزنامه‌ها خبر می‌دهند می‌توان به سادگی مثالهایی که ظاهراً مؤید این ارزیابی است، پیدا نمود.

ولی آیا این مثالها قانع‌کننده هستند؟ برای بررسی سرزمین لیتوانی را انتخاب می‌کنیم، سرزمینی که در آن مبارزه مسلحانه بطور نسبی از همه جا بیشتر توسعه یافته است. در آنجا نشریه نویه ورنیا (در شماره ۹ و ۱۲ سپتامبر) علیه سوسیال دمکراسی لیتوانی شکوه سرائی می‌کند. حزب کارگری سوسیال دمکرات لیتوانی (بخشی از حزب سوسیال دمکرات روسیه) نشریه خود را بطور مرتب در ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر می‌کند. در بخش رسمی این نشریه نام جاسوسانی که قتل آنها وظیفه هر انسان شرافتمندی است، منتشر می‌شود. هر کس به پلیس کمک کند، به عنوان «دشمن انقلاب» معرفی می‌گردد، قتلش مجاز تشخیص داده می‌شود و علاوه بر این دارائیش نیز مشمول ضبط به شمار می‌رود. سوسیال دمکراتها به مردم گوشزد می‌کنند که تنها در مقابل رسید مهر و امضا شده به حزب پول بپردازند. در آخرین تسویه حساب حزب از ۴۸۰۰۰۰ روبل درآمد سالیانه ۵۶۰۰۰ روبل مربوط به بخش لیباوا است که از طریق مصادره برای خرید اسلحه به دست آمده است. البته نشریه نویه ورنیا از این «مقررات انقلابی» و این «حکومت وحشت زار» شدیداً خشمگین می‌شود.

هیچ کس جرأت نمی کند به این عمل سوسیال دمکراتهای لیتوانی نسبت آنارشیسیم، بلانکیسم و یا تروریسم بدهد. چرا؟ برای اینکه در اینجا رابطه این شکل جدید مبارزه با قیامی که در ماه دسامبر به وقوع پیوست و مجدداً در حال تدارک است کاملاً روشن است. اگر روسیه را در مجموع در نظر بگیریم، چنین رابطه‌ای با اینکه کاملاً روشن نیست ولی وجود دارد. تردیدی نیست که مبارزات «چریکی» بخصوص بعد از دسامبر توسعه یافته و نه تنها با تشدید بحران اقتصادی بلکه همچنین با تشدید بحران سیاسی ارتباط دارد. تروریسم قدیم روسیه کار روشنفکران توطئه گر بود، اکنون مبارزه چریکی بطور عمده از طرف کارگران مبارز و یا کارگران بدون شغل رهبری می شود. در این رابطه افرادی که افکارشان در قالب های معینی محصور شده است، به سادگی به فکر بلانکیسم و آنارشیسیم می افتند، در حالی که هنگام قیام، همانطور که در سرزمین لیتوانی با آن مواجه هستیم، پوچی این شعارهای از بر شده کاملاً مشخص است.

بخصوص در مثال لیتوانی می توان به روشنی درک کرد که بررسی جداگانه جنگ چریکی، بدون در نظر گرفتن رابطه آن با موقعیت جنبش - کاری که بین ما معمول است - تا چه حد نادرست، غیر علمی و غیرتاریخی است. باید شرایط عینی مبارزه را در نظر گرفت و دانست که مراحل گذار میان قیامهای بزرگ دارای چه مشخصاتی هستند، باید درک کرد که در این شرایط کدام یک از اشکال مبارزه ضرورتاً بوجود می آیند. نمی توان و نباید با چند کلمه حفظ شده مانند آنارشیسیم، تاراج، تجاوزات و زیاده روی اوباش، کلماتی که ورد زبان کادت ها و کارکنان نشریه نویه ورنیا است، از مسئله طفره رفت!

گفته می شود عملیات چریکی تشکیلات کار ما را متلاشی می کند. ببینیم این حکم تا چه حد در شرایط بعد از دسامبر ۱۹۰۵ یعنی در دوره مجازاتهای «باند سیاه» و حکومت نظامی صادق است. در چنین دوره‌ای چه چیز تشکیلات جنبش را بیش از همه متلاشی می کند: نبودن مقاومت و یا یک مبارزه چریکی متشکل؟ مرکز روسیه را با مناطق مرزی مقایسه کنیم، با لهستان و سرزمین لیتوانی. شکی نیست که مبارزات چریکی در مناطق مرزی غرب روسیه به مراتب بیشتر رشد و تکامل یافته است و همچنین تردیدی نیست که در مجموع جنبش انقلابی و بطور مشخص جنبش سوسیال دمکراسی در روسیه مرکزی از نواحی مرزی غرب کمتر تشکل یافته است. ما البته به هیچ وجه قصد نداریم از این واقعیت نتیجه بگیریم که سوسیال دمکراسی لهستان و لیتوانی در اثر جنگهای چریکی بی نظمی کمتری دارد. نه، این فقط می رساند که جنگ چریکی در ایجاد بی نظمی در جنبش سوسیال دمکرات کارگری سال ۱۹۰۶ روسیه گناهی ندارد.

در این رابطه اغلب به ویژگیهای ملی اشاره می شود. این اشاره به روشنی ضعف استدلالات عامیانه را برملا می سازد. اگر ویژگیهای ملی عمده هستند، دیگر مسئله بر سر آنارشیسیم، بلانکیسم یا تروریسم - و یا گناهان خاص و عام روسی - نیست، بلکه مسئله دیگری در بین است. آقایان محترم، بهتر است به تجزیه و تحلیل عینی آن مسائل دیگر پردازید! آنوقت مشاهده خواهید کرد که اختناق ملی یا تضاد آشتی ناپذیر ملی به خودی خود چیزی را تعیین نمی کنند، زیرا اینها در مناطق غربی هم همواره وجود داشته‌اند، در حالی که جنگ چریکی تازه در دوره مشخص تاریخی کنونی بوجود آمده است. اختناق ملی و تضاد آشتی ناپذیر ملی در بسیاری از نقاط موجود است، در حالی که جنگ چریکی در تمام این نقاط وجود ندارد و گاهی نیز در مناطقی که اختناق ملی حاکم نیست رشد می کند. بررسی مشخص این امر نشان خواهد داد که نه اختناق ملی بلکه شرایط عینی جنبش در این مورد تعیین کننده است. مبارزه چریکی به عنوان

شکل اجتناب ناپذیر مبارزه، زمانی ضرورت پیدا می کند که جنبش توده‌ای در آستانه قیام قرار دارد و فواصل کم یا زیادی بین «نبردهای عظیم» جنگ داخلی بوجود می آید. این جنگ چریکی نیست که عامل بی نظمی جنبش است، بلکه این ضعف حزب است که قادر به رهبری این عملیات نیست. به همین دلیل دشنامهای معمولی ما روسها علیه عملیات چریکی در رابطه با این واقعیت قرار دارد که در روسیه عملیات مخفی، تصادفی و تشکل نیافته چریکی وجود دارد که واقعاً تشکیلات حزب را به هم می زند. زمانی که ما نتوانیم درک کنیم که کدام شرایط تاریخی جنگ چریکی را بوجود آورده‌اند، قادر هم نخواهیم بود جوانب منفی آن را تصحیح نماییم. ولی مبارزه بدون توجه به این مسائل ادامه دارد. علل اقتصادی و سیاسی این مبارزه را ایجاب می کنند. شکوه‌های ما در مقابل مبارزات چریکی در واقع شکوه‌هایی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می شوند.

آنچه درباره پراکندگی تشکیلات گفتیم، در مورد تأثیر جنگ چریکی در روحیه کارگران نیز صادق است. این جنگ چریکی نیست که در روحیه کارگران تأثیر بد می گذارد، بلکه این عدم تشکیلات، نداشتن سیستم در عملیات چریکی و این واقعیت است که رهبری این عملیات در دست حزب نیست. بدون شک ما هرگز قادر نخواهیم بود از طریق محکوم کردن عملیات چریکی و ناسزا گفتن به آن، این تأثیر بد را خنثی کنیم زیرا این احکام و دشنامها به هیچ وجه قادر نخواهند بود پدیده‌ای را که به علل اقتصادی و سیاسی بوجود آمده است، از بین ببرند. گفته خواهد شد: اینکه ما قادر نیستیم یک پدیده غیرعادی را که دارای تأثیر بد روحی است از بین ببریم، به هیچ وجه دلیل آن نخواهد بود که خود حزب به این عملیات غیرعادی دست بزند. چنین استدلالی کاملاً بورژوا لیبرالیستی است و نه مارکسیستی زیرا یک مارکسیست نمی تواند بطور مطلق جنگ داخلی و یا جنگ چریکی را که شکلی از جنگ داخلی است، غیرعادی بنامد و معتقد باشد که در هر شرایطی این جنگ دارای تأثیر بد روحی است. مارکسیسم از موضع مبارزات طبقاتی حرکت می کند و نه از موضع صلح اجتماعی. در مراحل مختلف بحران‌های عمیق سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی منجر می گردد، یعنی به مبارزه مسلحانه بین دو بخش جامعه. در چنین مرحله‌ای هر مارکسیستی موظف است از موضع جنگ داخلی حرکت کند. هر نوع محکوم کردن اخلاقی جنگ داخلی از نظر یک مارکسیست مردود است.

در دوران جنگ داخلی عالی ترین شکل حزب پرولتاریا حزبی جنگجو است و در این هیچ تردیدی نیست. ما قبول داریم که می توان از نقطه نظر جنگ طبقاتی سعی کرد اثر بخشی این یا آن شکل مبارزه را در این یا آن لحظه معین ثابت نمود و برای آن نیز دلایل کافی آورد. به نظر ما انتقاد به اشکال مختلف جنگ داخلی از نقطه نظر چگونگی تأثیر عملیات نظامی کاملاً صحیح است و صریحاً تأکید می کنیم که در این مورد نظر فعالین سوسیال دمکرات منطقه مربوطه تعیین کننده است. ولی ما با تکیه بر اصول مارکسیسم قاطعانه با استفاده از شعارهای تو خالی و کهنه شده نظیر آنارشیزم، بلانکیسم و تروریسم که به منظور فرار از بررسی شرایط عینی جنگ داخلی بکار برده می شوند و با کوششی که می خواهد از طریق تکیه به این یا آن شیوه نادرست عملیات چریکی که در این یا آن لحظه از طرف این یا آن سازمان در حزب سوسیالیست لهستان اعمال شده است، مترسکی علیه شرکت سوسیال دمکراتها در جنگ چریکی علم کند، شدیداً مخالفت می ورزیم.

باید با نظریه‌ای که معتقد است جنگ چریکی موجب پراکندگی تشکیلاتی در جنبش می گردد، برخوردی انتقادی نمود. هر شکل جدیدی از مبارزه که با خطرات جدید و تلفات جدید بستگی

دارد، ناگزیر تشکیلاتی را که دارای آمادگی کافی برای استفاده از این شکل نوین مبارزه نیست مختل می‌سازد. محافل تبلیغاتی کهنه حزب در اثر گذر به تبلیغات توده‌ای (آژیتاسیون) دچار بی‌نظمی شدند. کمیته‌های ما بعداً در اثر گذر به کارهای تظاهراتی دچار بی‌نظمی شدند. هر عمل مبارزاتی در هر جنگی نطفه‌ای از بی‌تشکیلاتی در صفوف مبارزین داخل می‌کند. ولی از این نمی‌توان نتیجه گرفت که دیگر نباید جنگ کرد بلکه باید تنها این نتیجه را گرفت که باید جنگ کردن را آموخت.

وقتی من سوسیال دمکرات‌هایی را مشاهده می‌کنم که مغرور و از خود راضی اعلام می‌کنند: ما آنارشیست نیستیم، راهزن نیستیم، دزد نیستیم، از این چیزها مبرا هستیم، جنگ چریکی را رد می‌کنیم، از خود سؤال می‌کنم: آیا این افراد واقعاً خودشان درک می‌کنند چه می‌گویند؟ در تمام کشور درگیریهای مسلحانه میان دولت «باند سیاه» و توده مردم جریان دارد. در مرحله کنونی انقلاب چنین پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است. عکس العمل مردم در مقابل این پدیده بطور خود به خودی و غیر تشکیلاتی، و به همین دلیل اغلب ناموفق و ناخوشایند است. برای من به خوبی قابل فهم است که ما به علت ضعف سازمانی و عدم آمادگی کامل در این یا آن منطقه از رهبری مبارزات خود به خودی اجتناب می‌ورزیم. برای من قابل فهم است که اتخاذ تصمیم در این باره باید به عهده مبارزین محلی باشد. نوسازی سازمانی که ضعیف است و آمادگی کافی ندارد، کار ساده‌ای نیست. ولی وقتی می‌بینیم تئوریسین‌ها و نویسندگان سوسیال دمکرات به هیچ وجه از این عدم آمادگی احساس نارضایتی نمی‌کنند، بلکه با غرور کامل خودخواهانه شعارهای توخالی را که در جوانی درباره آنارشیسم، بلانکیسم، و تروریسم از حفظ کرده‌اند، تکرار می‌کنند، آنوقت است که از این توهین به انقلابی‌ترین تئوری جهان سخت می‌رنجم.

گفته می‌شود جنگ چریکی پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی را به دائم‌الخمرها و لومپن‌ها نزدیک می‌کند. این درست است. ولی نتیجه این واقعیت این است که حزب پرولتاریا هیچ‌گاه جنگ چریکی را به عنوان تنها وسیله و یا حتی مهمترین وسیله مبارزه نمی‌شناسد و اینکه این وسیله باید تحت الشعاع وسایل دیگر مبارزه قرار بگیرد، با عمده‌ترین آنها هماهنگ شده و از طریق نفوذ آگاهی بخش و تشکل دهنده سوسیالیسم صیقل یابد. بدون توجه به این شرط تمام وسایل مبارزه، پرولتاریا را در جامعه بورژوائی به اقشار ماوراء و یا مادون پرولتاریا نزدیک می‌کند و همه این وسایل در صورتی که دستخوش کوران حوادث خود به خودی قرار گیرند، مسخ و فاسد خواهند شد. اعتصابات که دستخوش کوران حوادث خود به خودی شوند، تبدیل به «اتحاد» کارگران و کارفرمایان به زیان مصرف‌کنندگان می‌شوند. پارلمانی که یک دسته سیاست باز بورژوا در آن نشسته و به عمده‌فروشی و خرده‌فروشی امتعه‌ای چون «آزادی خلق»، «لیبرالیسم»، «دمکراسی»، جمهوری خواهی، آزاد اندیشی، سوسیالیسم و سایر کالاهای بازار پسند مشغولند مسخ می‌شود و روسپی‌خانه از کار درمی‌آید. روزنامه به مشاطه‌گر مکار و وسیله‌ای برای فاسد کردن توده‌ها تبدیل می‌شود که چاپلوسانه به تمجید مبتذل‌ترین غرایز توده‌ها می‌پردازد و غیره و غیره. سوسیال دمکراسی یک وسیله جهانی مبارزه، وسیله‌ای که مانند دیوار چین پرولتاریا را از سایر اقشار ماوراء و یا مادون جدا می‌کند نمی‌شناسد. سوسیال دمکراسی در دوران مختلف از وسایل مختلف استفاده می‌کند و در عین حال

استفاده از این وسایل را با معیارهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی که دقیقاً تعیین شده‌اند در رابطه قرار می‌دهد.*

۴

تفاوت اشکال مبارزه در انقلاب روسیه با اشکال مبارزه در انقلابهای بورژوازی اروپا در متنوع بودن آن است. کائوتسکی هنگامی که در سال ۱۹۰۲ می‌گفت انقلاب آینده (به استثنای روسیه) بیش از اینکه مبارزه خلق علیه دولت باشد، مبارزه‌ای خواهد بود میان بخشی از خلق علیه بخش دیگر آن، تا اندازه‌ای این تفاوت را پیش بینی کرده بود. بدون شک ما در روسیه در مقایسه با انقلابهای بورژوائی اروپای غربی با تنوع وسیع‌تر این مبارزه دوم مواجه هستیم. در میان خلق تعداد دشمنان ما بسیار کم هستند، ولی آنها همگام با تشدید مبارزه متشکل‌تر می‌شوند و مورد پشتیبانی اقشار ارتجاعی بورژوازی قرار می‌گیرند. بنابراین کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است که در این دوره، یعنی در دوره‌ای که اعتصابات سیاسی تمام خلق را دربر می‌گیرد، قیام نمی‌تواند به شکل کهنه عملیات انفرادی که از لحاظ زمانی و مکانی محدودند درآید. کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است که قیام به اشکال بالاتر و پیچیده‌تر یک جنگ داخلی طولانی که سراسر کشور را دربر می‌گیرد تبدیل گردد یعنی مبارزه مسلحانه بین دو بخش مردم. چنین جنگی تنها به صورت یک سلسله نبردهای وسیع با فواصل نسبتاً بزرگ و تعداد زیادی زد و خوردهای کوچک که در این فواصل انجام می‌گیرند قابل تصور است. اگر چنین باشد - که بدون تردید چنین است - سوسیال دموکراسی باید خود را موظف بداند تشکیلاتی را ایجاد کند که به اندازه کافی آمادگی رهبری توده‌ها را در نبردهای عظیم و تا حد امکان در زد و خوردهای کوچک دارا باشد. سوسیال دموکراسی باید در دوره‌ای که مبارزات طبقاتی تا مرحله جنگ داخلی شدت می‌یابد، خود را موظف بداند که نه تنها در این جنگ شرکت کند، بلکه در آن نقش رهبری را نیز ایفا نماید. سوسیال دموکراسی باید تشکیلات خود را آنچنان تعلیم داده و تدارک ببیند که واقعاً به عنوان بخش جنگنده عمل کند و هیچ موقعیتی را برای تضعیف دشمن از دست ندهد.

بدون شک این وظیفه دشواری است و آن را نمی‌توان یک روزه انجام داد. همچنان که تمام خلق در طی جنگ داخلی، در حین مبارزه تربیت می‌شود و در حین مبارزه می‌آموزد،

* بلشویک‌های سوسیال دموکرات را اغلب به داشتن برخورد سطحی تعصب آمیز نسبت به عملیات چریکی متهم می‌کنند. بدین جهت بجاست یادآور شویم که در طرح قطعنامه مربوط به عملیات چریکی (رجوع شود به شماره ۲ «خبرنامه حزبی») و به گزارش لنین درباره کنگره) آن بخشی از بلشویک‌ها که از این عملیات پشتیبانی می‌کردند، شرایط زیر را برای قبول آن پیشنهاد می‌کردند: ضبط دارائی‌های شخصی به هیچ وجه مجاز نباشد، ضبط اموال دولتی فقط به شرط کنترل حزب و صرف اموال برای نیازمندیهای قیام مجاز باشد. عملیات چریکی به صورت ترور، علیه مأموران قلمرو منش دولت و افراد فعال باندهای سیاه توصیه می‌شد، ولی به شرط آنکه:

۱- روحیات توده‌های مردم مراعات گردد.

۲- وضع جنبش کارگری محل در نظر گرفته شود.

۳- دقت به عمل آید تا نیروی پرولتاریا بیهوده هدر نرود.

فرق میان این طرح و اصل قطعنامه‌ای که در کنگره وحدت به تصویب رسید، فقط این بود که در آن ضبط اموال دولتی مجاز شمرده نمی‌شد.

تشکیلات ما نیز باید تربیت شده و بر پایه مجموعه تجربیات به آنچنان تشکیلاتی تبدیل شود که بتواند به خوبی از عهده انجام این وظیفه برآید.

ما به هیچ وجه ادعا نمی‌کنیم که می‌توانیم به رفقای ما که در پراتیک کار قرار دارند، شکلی از مبارزه را که در مغز خود پرورانده‌ایم تحمیل کنیم و یا حتی از پشت میز حکم صادر کنیم که این یا آن شکل جنگ چریکی در پروسه جنگ داخلی روسیه چه نقشی را باید ایفا کند. ما از این فکر دور هستیم که هر اظهار نظری را در مورد این یا آن عمل چریکی به عنوان گرایشی در سوسیال دموکراسی تفسیر کنیم. ولی ما وظیفه خود می‌دانیم به میزان توانایی خود در به وجود آمدن نظریه تئوریک صحیح درباره اشکال نوین مبارزه که در زندگی مبارزاتی به وجود می‌آیند، سهمیم باشیم. ما خود را موظف می‌دانیم بدون هیچ ملاحظه‌ای علیه پیش‌داورها و شعارهای توخالی که مانع برخورد صحیح کارگران آگاه به این مسئله جدید و مشکل می‌شوند و آنها را از تعقیب صحیح راه حل باز می‌دارند، قاطعانه مبارزه کنیم.

پرولتاری شماره ۵

۳۰ سپتامبر سال ۱۹۰۶

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۱

توضیحات

۱- کادت‌ها عنوان اختصاری اعضای حزب بورژوا لیبرال روسیه در دوران پیش از انقلاب اکتبر بود. نام کامل این حزب عبارت بود از «حزب دمکرات هوادار قانون اساسی». لفظ کادت از حروف اول عنوان این حزب و بر پایه جناس لفظی آن با Cadet که به نوبه خود عنوان دانشجویان دانشکده افسری دوران روسیه تزاری بود، اخذ شده است.

۲- بززاگلاوتس‌ها عنوان اعضای گروهی از روشنفکران نیمه کادت و نیمه منشویک بود که در سال ۱۹۰۶ در پترزبورگ مجله‌ای به نام بززاگلاویه Bezzaglavie یعنی «بی‌عنوان» انتشار می‌دادند و از رویزیونیست‌های روسیه و رویزیونیست‌های سوسیال دموکراسی بین‌المللی پشتیبانی می‌کردند.

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com